

## مکتب وقوع و واسوخت، سبک رایج در اشعار قرن دهم هجری

دکتر پریسا مهدی پور<sup>۱</sup>

### چکیده

مکتب وقوع در ربع اول قرن دهم در ادبیات فارسی بوجود آمد و حیات تازه‌ای به غزل بخشید. در قرن نهم، غزل رواج بسیار داشت اما شیوه شاعران مبتنی بر تقلید و تکرار بود و از احساس واقعی دور شده بودند. بنابراین شاعران قرن دهم به اندیشه‌های تازه‌ای روی آوردند و با توجه به این که شعر سبک عراقی از واقعیت دور شده بود و کاملاً جنبه انتزاعی و تخیلی یافته بود، ره به سوی حقیقت‌گویی، واقعیت یا وقوع گویی باز گشتند. در مکتب وقوع، شاعر یا نویسنده به بیان واقعیت‌ها با زبان ساده و عامیانه می‌پردازد. ماجرای بین عاشق، معشوق طوری بیان می‌شود که کاملاً حقیقی به نظر می‌رسد. اساس مکتب وقوع، شرح وقایع بین عاشق و معشوق مبتنی بر واقعیت است، اما چگونه می‌توان در اجتماع قرون وسطی از معشوق واقعی یا زن سخن گفت. لذا شاعران به سوی معشوق مرد رفتند که سخن گفتن از او به اندازه زن خطرناک نبود. این خصیصه اشعار مکتب وقوع را به بی‌جان و غیر قابل اعتنا کرد. البته باید توجه داشت که فساد اخلاقی و ابتذال فرهنگی مخصوصاً در زمینه عشق مرد به مرد، در این قرن رواج بسیار داشت.

وقوع‌گویی از همان ابتدا دچار بلیه ابتذال و تکرار شد و لازم گردید درباره راهی نو یافته شود و شیوه فرعی که به آن «واسوخت» می‌گفتند، پدید آمد. واسوختن در شعر به معنای اعراض و روی بر تافتن از معشوق بود. در این نوشتار به بیان مکتب وقوع، شعر واسوخت و برخی شاعران این سبک پرداخته شده است.

**واژگان کلیدی:** «مکتب وقوع، واسوخت، بابا فغانی، وحشی بافقی»

### مقدمه

مکتب وقوع از اوایل قرن هفتم به ادبیات وارد شد، اساس این مکتب عبارت است از شرح و بیان ساده‌ی حوادثی عاطفی که در زندگی شاعر رخ می‌دهد و شاعر حقایق زندگی خود را دقیقاً به تصویر می‌کشد. مکتب وقوع حد واسط سبک عراقی و سبک هندی است.

در این سبک، هدف بیان حالات عاشقی از روی واقع بود و به همین دلیل از پرداختن به آرایه‌های ادبی دور می‌شد. این اشعار توانست شاعر را از دام تخیلات رهایی بخشد و به غزل حیاتی دیگر دهد. مکتب وقوع، شیوه‌ای است در غزل که سادگی فوق‌العاده‌ی زبان و خالی بودن از اغراق‌های شاعرانه و صنایع بدیعی در آن شاخص است. دو قهرمان اصلی غزل، عاشق و معشوق و بیان رابطه آن‌ها به زبانی ساده و مبتنی بر واقعیت از خصیصه‌های مکتب وقوع می‌باشد. اما وقوع‌گویی از همان ابتدا دچار تکرار و ابتذال می‌گردد و لازم می‌شود درباره راهی نو برای گریز از آن یافته شود، شیوه‌ی فرعی که در مکتب وقوع به وجود آمد «واسوخت» نام دارد. و به معنی اعراض و روی بر تافتن از معشوق می‌باشد. بر خلاف سنت شعری غزل که در آن معشوق مقام والایی دارد و مظهر ناز می‌باشد، در شعر واسوخت، عاشق از معشوق روی بر می‌تابد و دیگر ناز او را نمی‌خرد و به سراغ معشوق دیگری می‌رود. وحشی بافقی که از شاعران مکتب وقوع و از مقلدان بابا فغانی به شمار می‌رود، مبدع این طرز شعری می‌باشد. وی در حد وسع خود و تا آنجا که فرهنگ عصر او اجازه می‌داد، نوآوری کرد و شعر واسوخت را پدید آورد. زبانش ساده و تا حدودی عامیانه است و از بیان و بدیع استفاده نمی‌کند. قالب مسلط این اشعار غزل است اما ترکیب‌بند هم رایج می‌باشد.

### مکتب وقوع

« در قرن دهم، دو جریان شعری وجود داشت، یکی همان شعر لطیف، فصیح و روان بابا فغانی بود که به صورت طبیعی شعر حافظ را به لحاظ رقت معانی و ظرافت، به سوی سبک هندی می‌کشاند و دیگری مکتب وقوع است که

<sup>۱</sup> دانشجوی کارشناسی ارشد پژوهش هنر، دانشگاه آزاد اسلامی علی‌آباد کتول

اولاً حاصل چاره اندیشی شاعران جهت تغییر سبک و رهایی از محصوره تقلید و ابتذال بود که نهایتاً راه به جایی نبرد و ثانیاً بازتاب طبیعی محیط اجتماعی قرن دهم بود. (شمیسا: ۱۳۷۵، ۲۷۰)

«شاعران سبک وقوع به دنبال راه‌های نو و شهود افق‌های تازه بودند. البته این شاعران صنایع بدیعی یا عناصر تازه‌ای به شعر نیفزودند، بلکه آن را ساده‌تر کردند اما ویژگی اصلی شعر آن‌ها توجه به حالات مختلف عاشق و معشوق و ریختن تجربیات عاشقانه در قالب غزل است.» (گلچین معانی: ۱۳۷۴، ۵۲)

«از شاعران صاحب نام مکتب وقوع می‌توان بابا فغانی، لسانی شیرازی، میرزا شرف جهان، محتشم کاشانی و وحشی بافقی را نام برد.

نمونه‌ای از شعر شرف جهان قزوینی:

خوش آن دم کز رقیبان با من آن بد خو سخن می‌گفت

بدی من هر چه می‌گفتند در خلوت به من می‌گفت

فغان کز بخت من اکنون ندارد ره به کوی او

کسی کز حال من حرفی به آن پیمان شکن می‌گفت

شدم خوشدل بسی از خشم پنهانش چو در مجلس

پی دفع از گمان دیگران با من سخن می‌گفت

چنان که ملاحظه می‌شود شاعر طوری از رفتار معشوق سخن گفته است که طبیعی و حقیقی می‌نماید و امری است که در ماجراهای عاشقانه پیش می‌آید.

بدین ترتیب مشخصه شعر مکتب وقوع، باورداشت است. یعنی خواننده می‌خواهد شعر را باور کند، منتها دریغاً که این حقیقت‌نمایی که لازمه هر اثر هنری بزرگ است، سطحی و محدود به بیان حالات و اطوار عاشق و معشوق است. آن هم معشوق مذکر. (شمیسا: ۱۳۷۵، ۲۷۲)

توجه به معشوق مذکر، یکی از عیب‌های آشکار مکتب وقوع می‌باشد و همین خصیصه از ارزش و اعتبار اشعار قرن دهم می‌کاهد. در معروف‌ترین ترکیب بند وحشی بافقی به صراحت اشاره به معشوق مرد را می‌بینیم.

ای پسر چند به کام دگرانت بینم سرخوش و مست زجام دگرانت بینم

مایه عشق مدام دگرانت بینم ساقی مجلس عام دگرانت بینم

(وحشی بافقی: ۱۳۷۰، ۲۵۵)

«البته باید توجه داشت که فساد اخلاقی مخصوصاً در زمینه عشق مرد به مرد در این قرن رواج تمام داشت و در قرون بعد نیز مخصوصاً در نواحی مرکزی ایران از قبیل کاشان، یزد و اصفهان همچنان ادامه داشت. اشتباه اصلی شاعران مکتب وقوع این بود که واقعیت را تحت‌تاثیر سابقه غزل پردازی فقط طرح ماجراهای عاشق و معشوق می‌پنداشتند و به دیگر واقعیت‌های پیرامون خود توجه نداشتند.» (شمیسا: ۱۳۷۵، ۲۷۱)

«شعر قرن دهم حد واسط سبک عرقی و هندی قرار گرفته است. غزل‌های این دوره نیز غزل حد وسط بود مانند غزلیات بابا فغانی. یکی از شاعران برجسته سبک وقوع بابا فغانی شیرازی بود. وی در نیمه دوم قرن نهم در شیراز متولد شد و در همان‌جا نشو و نما یافت. در دوران جوانی بود که طبعش به شعر روی آورد و تخلص سکاکی را برای خود برگزید که بعدها به فغانی تبدیل شد. در جوانی روی به هرات نهاد و خدمت مولانا جامی رسید و وجه قبول یافت، اگر چه شاعران سبک خراسانی، سبک او را نمی‌پسندیدند و تا مدت‌ها اشعار خلاف روش خود را «فغانیات» می‌خواندند.» (صفا: ۱۳۶۲، ۴۷)

وی حتی از اندیشه عوام و طعنه بی‌هنران نیز در امان نبود و در اشعارش زبان به درد و شکوه از آنان گشوده است.

ستمگران غم اهل نظر نمی‌دانند  
به عیب دوستی‌ام دشمنند بی‌خردان  
خوشا نشاط پرستان که سرخوشند مدام  
چه منزل است فغانی حریم کعبه عشق  
جراحت دل و داغ جگر نمی‌دانند  
هزار شکر کزین بیشتر نمی‌دانند  
چنان که آب وز از آب زر نمی‌دانند  
که زمره حرمش ره به در نمی‌دانند  
(دیوان بابا فغانی: ۱۳۸۵، ۲۱۲).

بابا فغانی غزل مصنوع اوآخر قرن نهم را از حیث لفظ و معنی به سوی سادگی و روشنی کشانید به نحوی که درک معانی شعر برای خواننده بسیار آسان شد. غزلیات او اکثرا یک دست و با معنی و الفاظ ساده و شیرین سروده شده است. این شیوه در زمان حیات بابا فغانی به «فغانیات» یا «فغانیه» شهرت داشت.  
بابا فغانی وصف طبیعت را از سبک خراسانی گرفت و با عشق و عرفان سبک عراقی در هم آمیخت و کوشید تا از تلفیق آنان و خیال‌بندی و مضمون پردازی، شیوه جدیدی را در شعر ایجاد کند.  
غالب اشعار او مبتنی بر سوز و گذار و درد درون است که با کلامی حزن انگیز سروده شده است. همچنین بیان جزئیات رفتار و کردار عاشق و معشوق از دیگر خصیصه‌های غزل‌های مکتب وقوع و اشعار بابا فغانی می‌باشد. چنان‌که در دیوانش آمده است :

آنچه من می‌کشم از عشق تو مجنون نکشید  
آه از آن رمز و اشارت که میان من و تو  
دل که پر از شکن طره مشکین تو بود  
شهد نوشین تو را مژده که از زهر فراق  
آن چه من دیدم از این واقعه فرهاد ندید  
رفت و صد گونه سخن بی‌مدد گفت و شنید  
یافت سر رشته امید و به مقصود رسید  
شد فغانی به تمنای وصال تو شهید  
(همان، ۲۴).

غزل‌های بابا فغانی در عین سادگی و دوری از هر گونه تقیید لفظی و معنوی، دارای نکات باریک و اندیشه‌های ظریف است. اکثر غزلیات فغانی مردف است و بیشتر ردیف‌های آن فعلی است. غزل‌ها آهنگین و در بحر مطبوع سروده شده‌اند. به طور مثال:

هر دم از بزم طرب آن دلنواز آید برون  
چون مرا بیند رود از ناز و باز آید برون  
(همان، ۳۴۸).

یا:

عشق چو پنجه زد به جان، تیغ رسد به استخوان  
بزم وصال گرم شد خیز فغانی از میان  
هست کشنده درد من، نیست گنه طیب را  
دانه دل پسند کن جلوه گه حبیب را  
(همان، ۹۲)

«در اوایل قرن دهم بابا فغانی و شیوه او بود که غزل را از انجماد و دوره فترت بعد از حافظ بیرون آورد و به آن حیاتی تازه بخشید. برخی فغانی را «حافظ کوچک» لقب داده‌اند. زیرا طرز خود را به غزل حافظ نزدیک کرده است و ملاحظت شعر و رندی کلام حافظ در ابیات و غزلیات او نمایان است.» (صفا: ۱۳۶۲، ۱۰۲)

نیاز است و محبت شیوه ی رندان می‌خواره  
امام شهر گر کیفیت بزم تو دریا بد  
غیمنت دان فغانی شیوه‌ی رندانه خود را  
از زمین تاک سازد مسجد آدینه خود را  
(دیوان بابا فغانی: ۱۳۸۵، ۹۷).

یا:

ذار کار توبه صوفی به ساقیان  
ما جوی شیر و قصر زبرجد گذاشتیم  
تا اندک اندکی به گلوشان فرو کنند  
ساقی بگو که میکند را رفت و رو کنند  
(همان: ۲۶۰)

استفاده از لغات عامیانه و اصطلاحات رایج در جامعه و اشاره به آداب و رسوم عامیانه نیز یکی دیگر از ویژگی‌های مکتب وقوع است که در دیوان بابا فغانی به فراوانی دیده می‌شود.

گاهی عتاب و گاه ترحم نموده‌ای      گه زهر چشم و گاه تبسم نموده‌ای  
(همان، ۳۷۳)

یا:

نشان سنگ قها سازدش نه محرم روز      عروس دهر به هر کس که زد ز مهر ترنج  
(همان، ۱۶۹)

شیوه‌ی وقوع‌گویی که با آثار شاعرانی چون بابا فغانی به اوج خود رسیده بود، به تدریج دچار ابتدال و تکرار شد و لازم آمد راهی برای نوآوری و ابداع یافته شود. بنابراین شیوه فرعی در مکتب وقوع پیدا شد که به آن «سوخت» یا «وا سوخت» گفته‌اند.

از واسوخت تعاریف مختلفی شده است. «در فرهنگ دهخدا». «وا سوختن» به معنی اعراض کردن، رو بر تافتن و رو برگرداندن از معشوق است.

زود واسوزد ز عشق آتشین رخسار گل      بلبل از اینگونه ناز باغبان خواهد کشید  
پیشوند «وا» در فرهنگ دهخدا چنین تعریف شده است: «گاه بر سر فعل می‌آید به معانی ذیل؛ خلاف و عکس معنی را می‌سازند، رو و وارو، کش و واکش، کنش و واکنش». (دهخدا: ۱۳۴۵، ۱۴۹)  
می‌توان گفت، واسوختن به معنای دوباره سوختن است و بدان معناست که عاشق به سبب عشق معشوق یک بار به خاطر عاشقی و یک بار به دلیل بی‌وفایی و جفاکاری او می‌سوزد.  
واسوخت نوعی عکس‌العمل همراه با قهر و عتاب است که عاشق در مقابل قدرناشناسی معشوق از خود نشان می‌دهد. در شعر واسوخت، برخلاف سنت شاعر پیشین که به اعراض معشوق از عاشق بها می‌دهد، عاشق دیگر ناز معشوق را نمی‌خرد، از او روی می‌گرداند و به سراغ معشوق دیگری می‌رود. مکتب واسوخت می‌آید و قداست رابطه عاشق و معشوق را می‌شکند. جرأت ناله و نفرین معشوق را به عاشق می‌دهد و به طور علنی از او شکایت می‌کند.  
واسوخت در اصطلاح ادبی نیز نوعی دیگر از وقوع‌گویی است و به شعری اطلاق می‌شود که مفاد آن اعراض و روی گردانی و دل زدگی از معشوق می‌باشد.

در شعر واسوخت، شاعر به روی گردانی از معشوق و برخورد تند و تهدید به ترک او می‌پردازد. از رفتارهای ناپسند معشوق گله می‌کند و از بی‌وفایی او شکایت دارد. البته در اشعار شاعران قبل هم شعر واسوخت و وقوع دیده می‌شود، اما تعداد آن‌ها نسبت به قرن دهم بسیار کمتر است. به طور مثال در شعر حافظ می‌بینیم:

صبحدم مرغ چمن با گل نوحاسته گفت      ناز کم کن که در این باغ بسی چون شکفت  
گل بخندید که از راست نرنجیم ولی      هیچ عاشق سخن سخت به معشوق نگفت  
(حافظ: ۱۳۶۷، ۱۳۶).

یا به قول سعدی:

دل و جانم به تو مشغول و نظر در چپ و راست      تا نگویند رقیبان که تو منظور منی  
(سعدی، ۱۳۸۴، ۴۹۹).

واسوخت در عهد صفوی و در دوران شاعری وحشی بافقی به اوج خود رسید. وحشی در اوایل قرن دهم هجری در بافق بر سر راه یزد و کرمان متولد شد. دوره اول زندگی خود را در زادگاهش گذراند و پس از فراگیری علوم ادبی از بافق به یزد و از آنجا به کاشان رفت و به مکتب داری مشغول شد.

وی شاعری حساس، بلندهمت و گوشه‌گیر بود، در زمانی که شاعران هم عصر او برای برخوردار شدن از نعمت‌های بزرگان هند به آنجا مهاجرت می‌کردند، وحشی نه تنها از ایران بیرون رفت بلکه در تمام عمرش در یزد اقامت کرد. وی بدون شک یکی از شاعران بارز و نام‌آور عهد صفوی است که اهمیت او در سبک خاص بیان اوست. وحشی زبانی ساده و پر از صداقت را برای بیان احساسات و عواطف خویش برگزید، او در جهان عشق و شیدایی، دلباختگی و مهرورزی، مردی یگانه و بی‌نظیر است و راز سوزندگی و آتش باری سخنان وحشی در آن است که اشعارش از دلی دردمند و سینه‌ای آتش‌افروز برخاسته است:

دل وحشی مگر آتش فشانی است      که در هر شعرش از آتش نشانی است  
( دیوان وحشی: ۱۳۷۰، ۶۳ )

غزل‌های وحشی، آیینی تمام‌نمای رنج‌های بی‌شماری است که شاعر در طول حیات خود کشیده است. وحشی به روشنی از مشکلاتی که تحمل کرده، پرده برداشته و با زبانی سوزناک از تخیل‌های زندگی خود سخن گفته است. از اشعار این شاعر سوخته‌دل برداشت می‌شود که امید و اعتمادی به مردم روزگار خود نداشته و نمی‌توانسته هنگام مشکلات و بدبختی خود به آنان پناه ببرد. وی در برخی از اشعار خود از این مسئله انتقاد کرده و می‌گوید:

نهادست از نکو یانش بسی غم‌های ناخورده      ازین خون‌خواره مردم، هرکه غم‌خواری طمع دارد  
( همان: ۴۷ )

وحشی بافقی که خود از شاعران مکتب وقوع است، شاعری رند و اوباش مشرب است که اغلب با معشوقه‌های بازاری سرو کار دارد. بنابراین طرز وقوع را از اعتدال بیرون برده و شعر واسوخت را به وجود می‌آورد. در ترکیب‌بند زیر می‌توان مضامین واسوختی را به وضوح دید.

مدتی در ره عشق تو دویدیم، بس است      راه صد بادینه درد بریدیم بس است  
قدم از راه طلب باز کشیدیم، بس است      اول و آخر این مرحله دیدیم، بس است  
بعد از این ما و سر کوی دل آرای کسی      با غزالی به غزل خوانی و غوغای دگر  
تو مپندار که مهر از دل بیرون نرود      آتش عشق به جان افتد و بیرون نرود  
وین محبت به صد افسانه داغون نرود      چه گمان غلط است این برود، چون نرود..  
( همان: ۲۴۵ )

یکی از نکات روشن در شعر وقوعی و واسوخت، آن است که عاشق با وجود اظهار دل سوختگی و عجز در برابر معشوق، این جرات را به خود می‌دهد که نسبت به او بی‌اعتنا شود و لب به گله و شکایت باز کند:

مکن مکن لب ما را به شکوه باز مکن      زبان کوتاه ما راه به خود دراز مکن  
( همان: ۱۲۴ )

انتخاب معشوق نو به جای معشوق کهن از دیگر ویژگی شعر واسوخت می‌باشد:

دل از عشق کهن بگرفت، از نو دلستانی کو      قفس برهم شکست این مرغ، خرم بوستانی کو  
( همان: ۱۳۳ )

در اشعار وحشی می‌بینیم که دیگر جلوگیری معشوق خریداری ندارد و عاشق نسبت به معشوق خود کدورت دارد:

وحشی برای صحبت یاران بی‌وفا      خاطر چرا حزین کند و غم خورد کسی  
( همان: ۱۲۴ )

یا:

پر است شهر ز ناز بتان، نیاز کم نیست      مکن چنان که شوم از تو بی‌نیاز، مکن  
( همان: ۱۴۳ )

در غزل‌های وقوعی و واسوختی، زیبایی معشوق ظاهری است و شاعر بر آن است که بی‌پروا از عشق ورزی خود با معشوق پرده بردارد. در حالی که در اشعار پیشین، رابطه عاشق و معشوق در پرده رمز و راز بیان می‌شد. عشق در اشعار وحشی، دنیوی و زودگذر است، درست به همین دلیل، عاشق هر لحظه آمادگی جدا شدن از معشوق را دارد و او را به پیوستن به یاری دیگر تهدید می‌کند.

بنده می‌خواهی، زخدمتکار خود غافل مباش  
می‌شود ناگه کسی دیگر خریدارم، مکن  
(همان: ۱۲۳)

به طور کلی عشق در مکتب وقوع، مجازی است و وحشی در شعر خود به صراحت به این موضوع اشاره می‌کند.

تا مقصد عشاق رهی دور و دراز است  
یک منزل از آن بادیه ی عشق مجاز است  
(همان: ۱۵)

روشن‌ترین دلیل برای اثبات این موضوع آن است که معشوق در این سبک، از جنس مخالف نیست.

ای جوان ترک وش؛ میر کدامین لشکری  
ای خوشا آن کشوری کان جا تو صاحب کشوری  
(همان: ۱۴۷)

با اینکه اشعار مکتب وقوعی، سطحی و از موضوعات عرفانی به دور است، اما نمی‌توان گفت که این اشعار کاملاً از اندیشه‌های عرفانی خالی است.

ملول از زهد خویشم، ساکن میخانه خواهم شد  
حریف ساغر و هم شرب پیمانه خواهم شد  
(همان: ۵۱)

اشعار وحشی مانند دیگر شاعران مکتب وقوع، به زبان کوچه و بازار نزدیک است و از به کار بردن واژه‌های ناهنجار و سخت و بیگانه پرهیز می‌کند.

زکویت رخت بربستم، نگاهی زاد راهم کن  
ره آوارگی در پیش و از پی دیده حسرت  
ز کوی او که کار پاسبان کعبه می‌کردم  
به تقصیر عنایت یک تبسم عذر خواهم کن  
وداعی نام نه این را و چشمی بر نگاهم کن  
خدایا بی ضرورت گر روم سنگ سیاهم کن  
(همان: ۱۳۰)

بیان ساده و بی‌پیرایه یکی از ویژگی‌های بارز مکتب وقوع می‌باشد و این موضوع شعر را از انحصار گروهی ویژه بیرون می‌آورد و آن را در دسترس همگان قرار می‌دهد. زبان وقوعی تا آنجا پیش می‌رود که بسیاری از ترکیبات کوچه و بازار را می‌پذیرد.

عفاک الله مرا کشتی و رفتی  
نکو رفتی، الهی بد نبینی  
(همان: ۱۴۵)

یا:

تویی که عزت ما می‌بری به کم محلی  
اگر نه خواری عشقت ملاک صحبت ماست  
(همان: ۴۷۲۰)

با این تفاسیر، نباید در اشعار وقوعی و واسوخت به دنبال یافتن معانی بلند و مضامین عمیق بود. اگر چه اشعار این دوره پر از سوز و گداز است اما در بیشتر مواقع سطحی است و به خواننده هیچ افق تازه‌ای نمی‌بخشد.

## نتیجه‌گیری

مکتب وقوع، سبکی بود که بین سبک عراقی و سبک هندی، در ربع اول قرن دهم شکل گرفت. اشعار وقوعی، بیانگر واقعیات و بیان اتفاقات بین عاشق و معشوق است. این سبک تحول زیادی در شعر فارسی از لحاظ رابطه عاشق و معشوق به وجود آورد و بر خلاف غزل‌های سبک عراقی که مبتنی بر خیال بود، این اشعار به جزئی‌ترین واقعیات می‌پرداخت. ارزش مقام معشوق در اشعار وقوع به شدت کاسته شده و عاشق به بیان دل زدگی از معشوق و حتی پرداختن به معشوق دیگری می‌پردازد. زبان این سبک عامیانه ساده است و این خصیصه تاثیر زیادی در بیان روابط عاشق و معشوق دارد. مکتب وقوع از لحاظ ادبی به مسائل بیان و بدیع بی‌توجه است. شعر آن کاملاً درون‌گر است و منطبق بر اوضاع اجتماعی آن زمان می‌باشد و در مسائل اخلاقی به درجات پایین سقوط کرده است. به دنبال ابتدال وقوع گویی، شیوه‌ی فرعی «وا سوخت» در مکتب وقوع پیدا شد که به معنی اعراض و روی بر تافتن از معشوق بود. در غزل‌های واسوختی عاشق دیگر ناز معشوق را نمی‌خرد و به راحتی به سراغ معشوق دیگری می‌رود. اشعار مکتب وقوع و واسوخت به لحاظ فکری مبتنی بر مسائل جزئی بین عاشق و معشوق بدون پرده پوشی است، لذا صحبت کردن از معشوق زن بسیار سخت است و معمولاً معشوق مذکر است. شعر این دوره بیان احساس و تجربه عاطفی شاعر است که با زبان ساده و بی‌تکلف بیان می‌گردد.

قالب مسلط در این دوره غزل است و ترکیب بند نیز رواج دارد. ترکیب بند پرسوز و گداز وحشی بافقی در آن زمان مکتب وقوع و شعر واسوخت را به اوج رسانید.

## فهرست منابع:

- ۱- بابا فغانی شیرازی، محمد، *دیوان اشعار*، ۱۳۸۵، به تصحیح و اهتمام احمد سهیلی خوانساری، چاپ چهارم، تهران، اقبال.
- ۲- حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد، *دیوان اشعار*، ۱۳۷۳، به تصحیح علامه قزوینی، دکتر قاسم غنی، تهران، نشر آروین.
- ۳- دهخدا، علی‌اکبر، *لغت‌نامه*، (۱۳۵۸-۱۳۲۴)، تهران، دانشگاه تهران.
- ۴- سعدی شیرازی، مصلح‌ابن‌عبداله، *کلیات سعدی*، ۱۳۸۴، تهران، انتشارات محمد.
- ۵- شبلی نعمانی، *شعر العجم و ادبیان ایران*، ترجمه سید محمد تقی داعی‌گیلانی، تهران، دنیای کتاب.
- ۶- شمیسا، سیروس، *سبک‌شناسی شعر*، ۱۳۷۵، تهران، چاپ فردوس.
- ۷- شمیسا، سیروس، *سیر غزل در شعر فارسی*، ۱۳۸۱، تهران، چاپ فردوس.
- ۸- صفا، ذبیح‌اله، *تاریخ ادبیات ایران*، جلد ۵، ۱۳۶۲، تهران، چاپ فردوس.
- ۹- گلچین معانی، احمد، *مکتب وقوع در شعر فارسی*، چاپ اول، ۱۳۷۴، مشهد، فردوسی.
- ۱۰- وحشی بافقی، کمال‌الدین، *دیوان اشعار*، ۱۳۸۰، تصحیح محمد حسن سیدان، تهران، طلایه.